

نزول و صعود روح رحمانی در شعر حجت حق ابن سینا حکیم مشائی و شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی حکیم اشراقی^۱

سید امیر محمود انوار *

چکیده

" وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي "

که انسان را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرای نهادیم
حجّة الحقّ و شرف الملک و امام الحکماء، الشیخ الرئيس حسین بن عبداللّه بن حسن بن علی بن سینا،
حکیم مشائی و ابوالفتح شهاب الدین، یحیی بن حبیب بن حبیب بن امیرک السهروردی را در نزول و صعود روح
رحمانی و نفس ناطقه انسانی و بر عالم نفس حیوانی و عالم ناسوت جسمانی و نیز بازگشت آن به عالم قدس
سیحانی و لاهوت و ماهوت یزدانی دو قصیده عینیّه و حائیه است که نگارنده در پرتو خورشید قرآن درباره
روح و نزول و صعود آن و حقیقت محمدیه به نثر و نظم شرحی پرداخته و قصیده عینیّه ابن سینا را درباره
هبوط روح آورده و از دو ترجمه و شرح منظوم اثر دانشمند و مفسر علامه شادروان سید محمد حسین انوار
شیرازی و حکیم علامه حائری مازندرانی یاد کرده است.

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وَرَقَاءُ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَ تَمَتُّعٍ

شد طایر فرخنده ای از آسمان

در جسم تو بگزید جا و گشت جان

سوی تو از فراز گشت روان با فرّ و ناز آن کشیده میان

أَبْلَاءُ تَجِنُّ إِلَيْكُمْ الْأُرُوحُ

وَ وَصَلْتُكُمْ رِيحَانَهَا وَالرَّاحُ

شوق دیدار شما ای قدسیان در جان ماست و صلتان شادی ما و باده و ریحان ماست

بال بگشوده مرغ جان سویت

تا زند بال بر سر کویت

کلیدواژه ها: روح-هبوط-صعود-آدیان الهی-قرآن کریم-حکمای اسلامی-ابن سینا-سهروردی

1 - برگرفته از طرح پژوهشی ابن سینا و عینیّه ، سهروردی و حائیه در دانشکده ادبیات

دانشگاه تهران

* استاد دانشگاه

مقدمه:

در بلندای تاریخ وحی و ادیان و علم و ادب و فلسفه و حکمت و عرفان، درباره روح و نفس ناطقه و حقیقت و نزول و صعود آن سخنها رفته و قرآن الهی و احادیث نبوی و امامان مرتضوی و حکمای جهانی بخصوص اسلامی را درباره این حقیقت الهی که به امر اُحدی و هاهوتی از کمون ذات بر حضرت لاهوتی و مقام جمع الجمعی و اُحدی اسماء و صفات فرود آمده و از عالم جبروت عقل و ملکوت روح و جان گذشت و بر قُلّه ناسوتِ تن و روان بر نشسته، سخنها به نثر و نظم رفته است.

و پیش از قرآن کریم، در ادیان یهود و زردشت و مسیح و آئین هائی چون برهما و بودا و مانی و مزدک و بعد از قرآن کریم در آثار فلاسفه اسلامی چون یعقوب بن اسحاق کندی و زکریای رازی و ابونصر فارابی و ابوعلی سینا و غزالی و شهاب الدین سهروردی و ابن عربی و خواجه نصیر الدین طوسی و امام فخر رازی و ملّا صدرای شیرازی سخنانی رفته است. شاعران نامدار پارسی و عربی چون فردوسی و سنائی و ناصر خسرو قبادیانی و خیّام و ابوالعلاء معری و نظامی و

مولوی و سعدی و ابن الفارض مصری و شیخ محمود شبستری و حافظ و جامی و ایلیا ابوماضی و حکیم الهی قمشه ای و دیگران با قدرت و زیبایی بیان، اشعاری دلربا و روان درباره این حقیقت رحمانی و عنایت سبحانی سروده‌اند.

در قرآن کریم کلمه روح، در ۲۱ آیه بکار رفته است که چهار بار آن با قدس همراه است و بصورت "روح القدس" در آیه ۸۷ و ۲۵۳ سوره مبارکه بقره و ۱۱۰ مائده و ۱۰۲ نحل آمده و در سوره مبارکه شعراء آیه ۱۹۳ با الامین بصورت "روح الامین" همراه است.

از جانب دیگر باید این موضوع را در نظر داشت که در تمام ۱۵ آیه باقیمانده، روح بمعنی نفس ناطقه که برنفس حیوانی هبوط و نزول کرده نیامده است. و در سوره های مبارکه نحل آیه ۲ می فرماید: "يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ". یعنی فرشتگان را با روح (فرشته بزرگواری که همراه وحی است) به خواست و فرمان خویش برهرکس از بندگانش که بخواهد فرو می فرستد که [مردم را] بیم دهید که خدایی جز من نیست، پس، از من پروا داشته باشید"

در سوره مبارکه غافر (مؤمن) آیه ۱۵ نیز بمعنی فرشته وحی بکار برده است و در سوره مبارکه نبا آیه ۳۸ فرماید: "يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا أَلَّا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا". بمعنی (فرشته بزرگ، مقصود روح القدس) بکار رفته است به (ترجمه حکیم مهدی الهی قمشه ای ص ۵۸۳)

پروردگار بلند مرتبه در سوره مبارکه اسراء آیه ۸۵ فرماید: "وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا".

و بقول عارف نامی جلال الدین محمد مولوی، در نظم این حقیقت فرقانی:
روح کز عالم امر است یقین میدانم رخت خود باز برآنم که همانجا فکنم
(همو، دیوان شمس)

از جمله حکیمان اسلامی مشائی و اشرافی دو حکیم ایرانی حجة الحق و شرف الملك شيخ الرئيس حسين بن عبدالله بن حسن بن علي بن سينا رحمة الله تعالى عليه را می نگريم که قصیده عینیة زیبای خود را در توصیف روح رحمانی و نفس ناطقه انسانی و هبوط آن بر عالم ناسوت و نفس حیوانی چه زیبا می سراید:

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ وِرْقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَ تَمَعُّعٍ

و دانشمند عارف و مفسر و شاعر شیرین گفتار، شادروان سید محمد حسین انوار در ترجمه منظوم فارسی آن سراید:

شد طایر فرخنده ای از آسمان در جسم تو بگزید جا و گشت جان

و به قول حکیم معاصر شادروان علامه حائری مازندرانی:

سوی تو از فراز گشت روان با فر و ناز آن کشیده میان

و حکیم و عارف بزرگ اشرافی ابو الفتوح یحیی بن حبش بن امیرک ملقب به شیخ شهاب الدین سهروردی، نویسنده حکمة الإشراق را می نگريم که در قصیده حائیه دلربایش از اشتیاق روح رحمانی به عالم قدس رحیمی و سبحانی سخن می گوید و می سراید:

أَبْدَأُ تَجَنُّنٌ إِلَيْكُمْ الْأَرْوَاحُ وَ وَصَّالُكُمْ رِيحَانُهَا وَالرَّاحُ

و نگارنده این سطور در ترجمه و شرحی منظوم بر بعضی ابیات این قصیده بدین مطلع چنین سراید:

شوق دیدار شما ای قدسیان در جان ماست و صلتان شادی ما و باده و ریحان ماست

قلب های دوستداران شما در اشتیاق لذت دیدارتان آرام قلب و جان ماست

(انوار، سید محمود، دیوان خطی)

و نگارنده مقاله را درباره روح و سوره هائی که در آنها بکار رفته منظومه ای است:

ای پیمبر چونکه پرسندت ز روح بازگو اسرار خلقت را چو نوح

که چگونه باشد این فیض خدا؟ وز کجا آید زکی گردد جدا؟

فیض یزدان، خالق مطلق بُود
 تا شما بر سِرّ خلقت پی برید
 مؤمنان را این حقیقت راه هست
 عالمی بر مهر او دل بسته است
 وجه ربّ است و هدایت بهر ماست
 یأس از روح خدا در کار هست
 هرگز از الطاف یزدان مجید
 همره رُوح القُدُس بر مُلک خاک
 قلب پاکش را به جان روشن نمود
 آن خدای روشنی بخش جهان
 تا شما روح الامین را پی برید
 که به همراه مَلک از امر شه
 هرکسی را خواهد ایزد از عباد
 تا شما انوار جان را پی برید
 که ز اوج احسن افتاده به شرّ
 باز در فردوس جان یابد قرار
 می رود یکباره در قلب خطر
 تو بخوان که قلب مؤمن نو بنو
 می کند تأیید او را در سَبَق
 بگذرد از سدره و مُلک مَلک
 در دل اشعار نغزِ مثنوی
 وز مقام جبرئیل و از حدش
 گفت رو رو من حریف تو نیم"

گوی آنان را، ز امر حق بُود
 این حقیقت را به اسرا بنگرید
 در دل یوسف که رُوح الله هست
 رُوح و رُوح حق به هم پیوسته است
 هر طرف را بنگری روی خداست
 قوم کافر را اگر انکار هست
 بنده مؤمن نباشد نا امید
 بشنوید ای مؤمنان، یزدان پاک
 بیناتی را به عیسی در فرود
 کرد تأییدش به روح القُدُس جان
 در بَقَرَه آیه اش را بنگرید
 سورة نَحْل است و آیه شانزده
 روح یزدان بندگان را کرده شاد
 در شُعراء و به غافر بنگرید
 نور روح حق بُود یار بشر
 گر کند تأیید گردد رستگار
 ورنه در قعر جهنّم غوطه ور
 در مجادله در آیه بیست و دو
 چون بیابد نقش ایمان روح حق
 تا پرد از خاک بر فرق فلک
 وه چه نیکو سَفته دُرها مولوی
 چون گذشت احمدز سدره و مرصدش
 گفت جبرئیلا پیر اَندر پیم

۱- برای اطلاع بیشتر: نک نوایغ الفكر العربی شماره ۲۲ "ابن سینا" الدكتور فؤاد

"گفت جبرایلا پیر ای پرده سوز
 "گفت بیرون زین حدای خوش فرم
 "و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" ^۱ گواه
 نور أنوار الهی را بجو
 من به اوج خود نرفتستم هنوز"
 گر زخم پیری بسوزد پر من"
 باشد ای جوینده سر اله
 تابه روح القدس گردی روبرو

(سید امیرمحمد انوار، دیوان تفسیر منظوم مثنویات)

متن:

نیکوست که قبل از شناختن شعر و اثر، از شاعر و سراینده آن سخن رود تا مقام سروده بیشتر هویدا گردد.

حجّة الحق شرف الملک، الشیخ رئیس، الحکیم وزیر، الدستور، أبوعلی الحسین بن عبدالله بن الحسن بن علی بن سینا از بزرگان شیعی ^۱. از بزرگان شیعی زمان خود بوده است و نظر اینجانب نگارنده مقاله بر آنست که زیباترین و پرمعنی ترین شعری دویستی که در مدح حضرت مولی الموحّدین علی بن ابی طالب سروده شده از این بزرگترین حکیم اسلامی شرق است. آنجا که می فرماید:

از مبداء جود تا به اقصای وجود از مکمن غیب تا به بیداء شهود
 غواص خرد ز هر طرف غوص نمود ذری چو علی نیافت در بحر وجود
 این سینا خود در شرح حالش اعتراف نموده است که پدرش از شیعه اسماعیلی بوده است و در خاندانی شیعی رشد نموده و معارف آنها را فراهم کرده و از خردی آثار بزرگی در او هویدا گشته و به فراگرفتن زبان و ادب عربی پرداخته و قرآن مجید را حفظ نموده است و ابن خلکان درباره او گوید "اشتغل بالعلوم و حصل الفنون، و لما بلغ عشر سنین من عمره کان قد اتقن علم القرآن العزیز و الأدب و حفظ أشياء من اصول الدین و حساب الهندسة و الجبر و المقابلة ثم توجه

الأهوانی/ ۱۹. این نکته را باید در نظر داشت که مقصود از "شیخ" لقب علمی و مقصود از "رئیس" لقب سیاسی اوست و ترکیب "شیخ رئیس" جامع معنای علمی و حکمی و سیاسی و وزارت اوست.

نحوهم الحکیم ابو عبدالله الناتلی، فأنزله أبوالرئیس اَبی علی عنده، فابتدأ أبو علی یقرأ علیه کتاب ایساغوجی و أحکم علیه علم المنطق و إقلیدس و المجسطی و فاقه أضعافاً کثیرة، حتی أوضح له منها رموزاً و فهّمه إشکالات لم یکن للناتلی یدُبها، و کان مع ذلك یختلف فی الفقه إلی إسماعیل الزاهد، یقرأ و یناظر، و لما توجه الناتلی نحو خوارزم شاه مأمون بین محمد اشتغل أبو علی بتحصیل العلوم کالطبیعی و الإلهی و غیر ذلك، و نظر فی النصوص و الشروح و فتح الله علیه أبوابَ العلوم، ثم رغب بعد ذلك، و نظر فی النصوص و الشروح و فتح الله علیه أبوابَ العلوم، ثم رغب بعد ذلك فی علم الطب و تأمل الکتب المصنفة فیهِ، و عالج تأدباً لا تکسباً، و علمه حتی فاق فیهِ الأوائل و الأواخر فی أقل مدة و أصبح فیهِ عديم القرین فقید المثل، و اختلف إلیه فضلاء هذا الفن و کبرأؤه یقرؤون علیه أنواعه و المعالجات المقتبسة التجربة، و سنّه إذ ذاک نحوست عشرة سنة. و فی مدة اشتغاله لم ینم لیلة واحدة بکاملها و لا اشتغل فی النهار بسوی المطالعة، و کان إذا أشکلت علیه مسألة توضأ و قصد المسجد الجامع، و صلی و دعا الله عزوجل أن یسهلها علیه و یفتح مُغلقتها له.

و کان نادرة عصره فی علمه و ذکائه و تصانیفه، و صنّف کتاب "الشفاء" فی الحکمة و "النجاة" و "الإشارات" و "القانون" و غیر ذلك مما یقارب مائة مصنّف مابین مطوّل و مختصر و رسالة فی فنون شتی و له رسائل بدیعة: منها رسالة "حی بن یقظان" و رسالة "سلامان و ابصال" و رسالة "الطیر" و غیرها و انتفع الناس بکتبه، و هو أحد فلاسفة المسلمین و له شعر، فمن ذلك قوله فی النفس: "هبطت إلیک من المحل الأرفع". همسو، و فیات الأعیان، تحقیق الدكتور احسان عباس المجلد الثاني، ابن سینا ۱۵۷-۱۵۸.

تعریف نفس و أنواع آن از نظر ابن سینا

اما حال چه نیکوست که در کتاب ارجمند اشارات و تنبیهات ابن سینا به "النمط الثالث فی النفس الأرضیة و السماویة" نظری بیفکنیم تا عقیده این حکیم بزرگ اسلامی را درباره نفس از زبان قلم او بخوانیم و سمند تحقیق در معارف او برانیم. با در نظر گرفتن این نکته:

بی پیر مرو در خرابات هر چند سکندر زمانی

چه نیکوست که از زبان شادروان دکتر حسن ملکشاهی استاد بزرگ حکمت اسلامی در دانشگاه تهران در "ترجمه و شرح اشارات و تنبیهات" بشنویم که قبل از ورود به این نمط درباره سابقه تحقیق درباره نفس گوید: "موضوع نفس یکی از مباحث مهم فلسفی است که دانشمندان یونانی چون سقراط و افلاطون و ارسطو و همچنین بزرگان فلسفه اسلامی مانند ابویوسف یعقوب بن اسحق کندی و ابونصر فارابی و بخصوص ابن سینا و دانشمندان غربی از آن گفتگو کرده اند، و در گشودن مشکلات مربوط به آن اهتمام و سعی فراوان مبذول داشته اند. ابن سینا همه آثار و تألیفات فلاسفه یونانی و اسلامی را درباره شناخت نفس و بیان قوای آن فراگرفته و سپس در این زمینه شروع به تحقیق کرده است و به جرأت می توان گفت که هیچیک از فلاسفه پیشین به اندازه وی در مسأله نفس بحث و گفتگو ننموده اند. او درباره شناخت نفس کتابهای زیادی تألیف نموده که مهمتر از همه کتابهای شفا، نجات، اشارات و رساله نفس و کتاب قانون است. از شرح حال او که قسمتی به قلم خود وی و قسمت دیگر به قلم شاگردش ابوعبید جوزجانی است چنین بر می آید که او در اوان کودکی به دانستن مسأله نفس و عقل عنایت خاصی داشته است، چنانکه خود در این باب گوید: "و کان ابي ممن اُجاب داعي المصيرين و يعد من الإسماعيلية و سمع منهم ذكر النفس و العقل على الوجه الذي يقولونه و يعرفونه، و كذلك أخی و كانا ربما تذاكرا بينهما و أنا أسمعهما و أدرك ما يقولونه و لا تقبله نفسي و ابتداءً يدعوانی أيضاً إليه" "ابن ابي أصيبعة، عيون الأنباء، چاپ بيروت مطبعة ذهبيّة، ۱۲۹۹هـ ق ۲ ص ۱".

باتوجه به آثار زیادی که ابن سینا در زمینه مباحث نفس تألیف کرده، علاقه خاص او نسبت به این مسائل آشکار است، می توان کتب ابن سینا را درباره مسائل نفس به دو دسته تقسیم کرد. در تألیفات نخستین وی نسبت به نفس عین مطالب ارسطو بدون تصرف و اظهار نظر نقل شده است ولیکن تألیفات بعدی و رسالاتی که در

اواخر عمر خود نوشته مانند مطالب همین "نمط سوم، و رساله نفس و شفا" جنبه‌های ابتکاری و عقاید اختصاصی فلسفه او را بهتر نشان می‌دهد.

ابن سینا در این نمط درباره اثبات وجود نفس و این که نفس جوهری است واحد، و از جهت آن که دارای قوای مختلف است و افعال مختلف دارد، بحث می‌نماید. پس از تعریف إدراک و شرح انواع آن، به بیان قوای آن می‌پردازد. و چون موجودات صاحب نفس در داشتن کمالات مختلفند، بنابراین نفوس را دارای انواع می‌شمارد، چنانکه برای نفس نباتی سه قوه ذکر می‌کند: غاذیة (برای بقای فرد)، نامیة (برای کمال فرد) و مولدة (برای بقای نوع). و برای نفس حیوانی علاوه بر قوای یاد شده دو قوه دیگر قائل است: یکی مُدرِکة و دیگر محرکة، و برای نفس انسانی گذشته از قوای مذکور یک قوه اضافی دیگر نام می‌برد که عقل است و آن بر دو گونه است: عملی و نظری.

ابن سینا برای عقل نظری مراتبی قائل است. آن گاه درباره چگونگی وجود عقل فعال و تجرد نفس ناطقه و اتحاد عاقل و معقول گفتگو می‌نماید. (ملکشاهی، ترجمه و شرح اشارات ابن سینا، ۱۵۴-۱۵۳).

حال بازگردیم بر سرعینیة هیوطیة ابن سینا که چه زیبا و دلرنا سروده و داد سخن در این معنی داده است:

قصیده عینیة منسوب به شیخ الرئیس ابوعلی سینا بر حسب نسخه حکیم سبزواری رحمة الله علیه

هَبَطْتُ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ	وَرَقَاءَ ذَاتِ تَعَزُّزٍ وَ تَمَنُّعِ
مَحْجُوبَةً عَنِ كُلِّ مُقْلَبٍ عَارِفِ	وَهِيَ الَّتِي سَفَرَتْ وَ لَمْ تَتَبَرَّعِ
وَصَلْتُ عَلَى كُرِّهِ إِلَيْكَ وَ رَبِّمَا	كَرِهَتْ فِرَاقَكَ وَ هِيَ ذَاتُ نَفْجَعِ
أَنْقَتَ وَ مَا أَنْسَتَ فَلَمَّا وَاصَلْتُ	أَلْفَتَ مُجَاوِرَةَ الْخَرَابِ الْبَلْقَعِ
وَ أَظُنُّهَا نَسِيَّتْ عُهُوداً بِالْحِمَى	وَ مَنَازِلًا بِفِرَاقِهَا لَمْ تَقْنَعِ

حَتَّى إِذَا اتَّصَلَتْ بِهَا هُبُوطُهَا
 عَلَّقَتْ بِهَا ثَاءَ الثَّقِيلِ فَأَصْبَحَتْ
 تَبْكِي وَ قَدْ ذَكَرَتْ عُثُوداً بِالْحَمِي
 وَ تَظَلُّ سَاجِعَةً عَلَى الدَّمَنِ الَّتِي
 إِذْ عَاقَهَا الشَّرْكُ الْكَثِيفُ فَصَدَّهَا
 حَتَّى إِذَا قَرَّبَ الْمَسِيرُ إِلَى الْحَمِي
 سَجَعَتْ وَ قَدْ كُثِفَ الْغَطَاءُ فَأَبْصَرَتْ
 وَ غَدَتْ تُعَرِّدُ فَوْقَ ذِرْوَةِ شَاهِقِ
 فَلَأَى شَيْءٍ أَهْبَطَتْ مِنْ شَامِخِ
 إِنْ كَانَ أَهْبَطَهَا إِلَهٌ لِحِكْمَتِهِ
 فَهَبُوطُهَا إِنْ كَانَ ضَرْبُهُ لَازِبِ
 وَ تَعُودُ عَالِمَةً بِكُلِّ خَفِيَّةٍ
 وَ هِيَ الَّتِي قَطَعَ الزَّمَانُ طَرِيقَهَا
 فَكَأَنَّهَا بَرَقٌ تَأْتِي بِالْحَمِي
 أَنْعِمَ بَرْدٌ جَوَابٍ مَا أَنَا فَاحِصٌ

عَنْ مِيمٍ مَرْكَزَهَا بِذَاتِ الْأَجْرِعِ
 بَيْنَ الْمَعَالِمِ وَ الطُّلُولِ الْخُضْعِ
 بِمَدَامِعِ تَحْمِي وَ لَمْ تَتَقَطَّعِ
 دَرَسَتْ بِتَكَرُّرِ الرِّيحِ الْأَرْبَعِ
 نَقَصَتْ عَنِ الْأَوْجِ الْفَسِيحِ الْمَرْبَعِ
 وَ دَنَا الرَّحِيلُ إِلَى الْفَضَاءِ الْأَوْسَعِ
 مَا لَيْسَ يُدْرِكُ بِالْعَيْونِ الْهُجَعِ
 وَ الْعِلْمُ يَرْفَعُ كُلَّ مَنْ لَمْ يَرْفَعِ
 عَالٍ إِلَى قَعْرِ الْحَضِيضِ الْأَوْضَعِ
 طَوَيْتُ عَنِ الْفِطَنِ اللَّيْبِ الْأَرْوَعِ
 لِتَكُونَ سَامِعَةً بِمَا لَمْ تَسْمَعِ
 فِي الْعَالَمِينَ فَخَرَفَهَا لَمْ يَرْفَعِ
 حَتَّى لَقَدْ غَرَبْتُ بِغَيْرِ الْمَطْلَعِ
 ثُمَّ أَنْطَوَى فَكَأَنَّهُ لَمْ يَلْمَعِ
 عَنْهُ فَنَارُ الْعِلْمِ ذَاتُ تَشْعُشُعِ

ترجمه منظوم عینیة ابوعلی سینا اثر دانشمند و مفسر و شاعر

شیرین گفتار شادروان سید محمد حسین انوار

در جسم تو بگزید جا و گشت جان
 گرچه بود او آشکارا و عیان
 از دوریت هم باشدی اندر فغان
 پذیرفت او نزدیکی این خارسان
 کز دوریش یک دم نیاسود این روان
 مرغی که بُد در گلشن جان شادمان

شد طایر فرخنده ای از آسمان
 پوشیده گشت از چشم هر بیننده ای
 هر چند شد با ناپسندی سوی تو
 سر باز زد دوری گزید و عاقبت
 دارم گمان پیمان گسسته باوطن
 افتاد اندر بند تن از آسمان

گردید در بند تن خاکی چنان
گریان شود از عهد و پیمانهای خود
زاری کند جان بر سَرِ ماوای خود
کی در بهشت عافیت مأوی کند
تا بند تن از دست و پاها بگسلد
چون پرده یکسوشد به بانگی چشم دل
آری بچشم دل ببینی روح را
خواهد که تا آهنگ شادی در دهد
بُد در نخستین در کمال عافیت
بهر چه از چرخ برین شد بر زمین
از چیست کین جان بلند آهنگ شد
باشد که دانا گردد از راز جهان
این مرغ فرخ بود از گلزار حق
بُد رهگذاری روزگاری در زمین
چون برقی از کیوان درخشید و بشد
احسان کن ای بخرد به ردّ پاسِ حَم

هرگز نیاسود از نشانها یک زمان
یاد آورد چون از بهشت جاودان
ویران زباد چار سویند چنان
تا این تن فرسوده باشد دام آن
خواهد به پرواز آید این مرغ روان
بیند همه نادیدنیهای جهان
دانش برآرد از زمین بر آسمان
دانش توان بخشد روان ناتوان
دانش برَد بازش بر اوج آسمان
در قعر گل مرغ همایون پرفشان؟
بر خاک تیره از بهشت آن جهان؟
زاسرار حق هرگز نماند بی نشان
یکچند در این خاکدان کرد او مکان
گردید آخر ناپدید از دیدگان
گوئی نتابیده است برق از آسمان
دانش فروزانست انوارش بجان

ترجمه قصیده عینیة ابوعلی سینا از علامه حکیم حائری مازندرانی

سوی تو از فراز گشت روان
بود پنهان ز چشم هر دانا
بوصالت نبوده خوش اما
سرکشی کرده انس نگرفته
گوئی از یاد بُرد پیمانها
میم مرکز بدل بهاء هُبوط

با فرو ناز آن کشیده میان
بُرَقَ اکون فکند و گشت عیان
از فراق کنون بُود نالان
ألفت اینک گرفته در ویران
وان وطن، کَشْ بُد فِراق گمان
کرد و بُگزید جا بریگستان

ثای ثقل تنش بدو آویخت
 چون بیادش رسید عهد وطن
 هان سراید همی بسبزه و گل
 دام تن باز داشتش بقفس
 تا که نزدیک بازگشتش شد
 ترک گفت آنچه ترک باید گفت
 حزم آوا کشید و پرده درید
 باردیگر بر اوج گشت نشست
 از چه افتاد از آن مقام بلند
 حکمت حق مگر فرودش داد
 یا مگر گل از آن زدند بگل
 تا که هر راز هر جهان داند
 راه وی را همی زمانه برید
 گوئی آن برق بود و یکدم تافت
 پاسخ پرسشتم کرم فرما
 گفته شیخ ساده ترجمه کرد
 بهتر از این بیان پیا نکنند
 ورنه من هم به پارسی بودم

تا بکوه و بدشت کرد مکان
 اشکهایش ز دیده شد ریزان
 که شده از چهار باد خزان
 از فراز جنان و از طیران
 سوی گلزار قدسی یزدان
 کان نشایدش جز بخاک مکان
 تا که دید آنچه دیدنت نتوان
 دانش اینسان کند بلند انسان
 کامد از اوج در تک زندان
 که نهان گشته بر خردمندان
 کانچه نشنیده است بشنود آن
 پس بران پاره ها چه وصله توان
 که عیان ناشده، شد او پنهان
 پس نهان گشت یا نشد تابان
 کاتش دانش است بس رخشان
صالح مستمند در سمنان
 خام دست بی سر و سامان
 فرخی و به تازیم حسان

شرح منثور و منظوم بر مطلع قصیده عینیة حجة الحق الشیخ

الرئیس ابوعلی بن سینا درباره نفس ناطقة الهیة و فرود آمدن

آن به امر خلاق کون و مکان

وَرَقَاءُ ذَاتُ تَعَزُّزٍ وَ تَمَنُّعٍ

هَبَطَتْ إِلَيْكَ مِنَ الْمَحَلِّ الْأَرْفَعِ

شرح ادبی و حکمی و عرفانی لغات:

هَبَطَتْ: فرود آمد فعل ماضی، مفرد مؤنث غائب از مصدر هَبُوط. ابن منظور مصری گوید: الهَبُوطُ: نقيضُ الصُّعُودِ، هَبَطَ يَهْبِطُ و يَهْبُطُ هَبُوطًا، إذ إنه يهبط في هَبُوطٍ من صَعُودٍ. وَهَبَطَ هَبُوطًا: نَزَلَ، هَبَطْتَهُ و أَهْبَطْتَهُ فَانْهَبَطَ.

و الهَبُوطُ من الأرض: الحُدُورُ. قال الأزهريُّ: و فَرَّقُ ما بين الهَبُوطِ و الهَبُوطِ أَنَّ الهَبُوطَ اسمٌ للحُدُورِ و هو الموضع الذي يُهْبِطُكَ من أعلى إلى أسفل، و الهَبُوطُ المصدر. "لسان العرب، مادة هبط"

من المحلِّ الأرفع: از عوالم برتر از ماده که نخست عالم ذات و معروف به احدیت و هاهوت است و سپس عالم جمع الجمعی أسماء و صفات و نام بردار به واحدیت و لاهوت و سپس عالم جبروت که جهان عقول و سپس عالم ملکوت و ارواح می باشد.

ورقاء: مؤنث أورق، أفعل و صفي است. ابن منظور مصری گوید:

أورقٌ مِنَ الإِبِلِ: الذي في لونه بياض إلى سواد. و الورقُة: سوادٌ في غُبرة، و قيل سوادٌ و بياض كدخان الرّمث يكون ذلك في أنواع البهائم و أكثر ذلك في الإبل... و من ذلك قيل للرماد أورق و للحمامة و الذبّية و رقاء. "لسان العرب، مادة ورق".

گوید: کبوتر که رنگ آن به سبزی زند و نفس را به آن تشبیه کنند "أقرب الموارد" گوید: که ورقاء فاخته است "منتهی الأرب" و در کشاف اصطلاحات صوفیه، ورقاء عبارت است از نفس کلی که قلب عالم است و لوح محفوظ و کتاب مبین از آن معنی می گردد. (به نقل از لغت نامه دهخدا)

جرجانی گوید: "ورقاء نفس کلیه است و آن لوح محفوظ و لوح قدر و روح

دمیده شده در صور است که باعث وجودش سبب نبوده بلکه عنایت و فیض الهی بوده است. و نفس را دو روی و وجه است: رویی خاص که به سوی حق دارد و رویی به عقلی که سبب وجودش شده است. و هر موجودی را قبل از وجود، وجه خاصیت بدوست. و اگر این نفس از حضائر قدسیش به سوی أشباح تنزل کند، ورقاء نامیده می شود. به علت حسن تنزلش از حق و لطف سطوتش به زمین. و

بعضی از حکماء آن را نفوس جزئیة نامیده اند." (تعریفات ص ۲۲۵، به نقل از شرح اصطلاحات تصوف، دکتر گوهرین، ۱۰ / ۱۸۸).

تَعَزُّزٌ: بمعنی عزیز شدن و ارجمند گردیدن و تشرّف و معانی دیگر آمده است که لغتنامه دهخدا از تاج المصادر بیهقی و منتهی الارب و آندراج و ناظم الأطبای و اقرب الموارد، یاد کرده است و ابن منظور مصری گوید: **تَعَزَّزَ الرَّجُلُ** : صارَ عزیزاً. و هو یعتزُّ بفلان و اعْتَزَّ وَتَعَزَّزَ: تشرّف. "لسان العرب ماده عز".

تَمُنُّعٌ: استوار و قوی و چیره شدن (دهخدا، ۵ / ۶۹۸۷)

ادیب و حکیم متفکّره عبقری و فیلسوف متأله حاج ملا هادی سبزواری فرماید: "**ورقاء**": در زبان اهل معنی، کبوتر نفس ناطه است، سیما نفس کلّیه الهیه و هبوط آن، فیضان آن است از محل ارفعی که عقل کُلّ باشد. و فیضان آن است که اثر از مبدأ اثر بیاید و چیزی از آن نکاهد و در ایاب و رجوع به غایت، چیزی بر کمال آن نیفزاید. چنانکه در فیضان عکس از عاکس و ظلّ از ذی ظلّ است و غایات همان بدایاتند. و عزّت: قوّت و قدرتست کقول الله تعالی "**عَزَّزْنَا بِنَالِثٍ**" (سوره یس آیه ۱۳) و تعزّز: اشارتست به عقل عمّلی که مظهر قدرتست و تَمُنُّعٌ از مُنْعَ مَنَاعَةٍ، بضم عین الفعل است بمعنی مجد و بزرگواری. اشارتست به عقل نظری، و چون دانستی، آناسی متعدّۀ مرتبه را دریک وجود، یس خطاب به انسان ناسوتیست و هابط انسان ملکوتی" (أسرار الحکم، ۲۷۵)

مولانا جلال الدین رومی آن عارف نامی در این معنی چه زیبا سروده است:

روزها فکر من این است و همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتنم
از کجا آمده ام آمدنم بهر چه بود	به کجا می روم آخر نمائی وطنم
مرغ باغ ملکوتم نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
خرم آن روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سَرِ کویس پرو بالی بزمن

(دیوان شمس، مولوی)

و استاد حکیم، شادروان محیی الدین مهدی الهی قمشه ای این معنی را چه دلربا

پرورانیده است:

من شاهباز ساعد سلطانم
 عنق‌ای قاف وصلم و آه اکنون
 طاووس باغ عزتم ای گردون
 مهوری کن ای سپهر و میازارم
 من بلبلم به گلشن جان کز شوق
 نی زاغ تیره، از چه به گُھسارم
 چون کرکسان به دشت جهان تا چند
 چون من درخت طوبی فردوسم
 بود آشیان به روضه رضوانم
 بشکسته پر زناوک هجرانم
 حالی اُسیر ذلت دورانم
 لطفی کن ای طبیعت و برهانم
 با صد هزار نغمه و دستانم
 نه جغد خیره از چه به ویرانم
 مردار خوار این تن حیوانم
 حیف است بار غصه برأغصانم
 (همو، کلیات دیوان، ص ۴۲۲)

و باز در یکی از مسمطات زیبای خود فرماید:

من همان مرغ عرش آشیانم طایر گلشن لامکانم
 راز نه پرده آسمانم آگه‌م سرغیب جهان را

ترجمه منثور

کبوتر بلند پرواز و نیرومند روح الهی و نفس ناطقه، به امر الهی، از برترین جایگاه قدس نامتناهی بر نفس حیوانی تو در منزل تن فرود آمد.

ترجمه منظوم

دانشمند حکیم و دانا، شاعر و مفسر توانا، شادروان سید محمد حسین انوار،
 سمند تندسیر تازی را چه زیبا به بند پارسی کشیده است:

شد طایر فرخنده ای از آسمان در جسم تو بگزید جا و گشت جان
 و شادروان علامه شیخ محمد صالح حائری مازندرانی نیز چه حکیمانه و دلر با

به پارسی سروده است:

سوی تو از فراز گشت روان بافر و ناز آن کشیده میان

(همو، حکمت بوعلی، ج ۳، ترجمه قصیده عینیه)

سهروردی و قصیده حائیه

أما حکیم إشرافی، شیخ شهاب الدین سهروردی را قصیده ای حائیه و روان و زیبا درباره اشتیاق ارواح رحیمی یزدانی از عالم ناسوت به عوالم لاهوت و مقام قدس ملکوت است که نیکوست قبل از پرداختن بدان قصیده از سراینده حکیم آن به زبان فصیح ابن خلکان شرح حالی مختصر ذکر شود تا چه قبول افتد و چه در نظر آید:

السهروردی المقتول

أبو الفتوح یحیی بن حَبَش بن أمیرک، الملقب شهاب الدین، السهروردی الحکیم المقتول بحلب، وقيل اسمه أحمد، وقيل كنيته اسمه، وهو أبو الفتوح، وذكر أبو العباس أحمد بن أبي أصيبعة الخزرجي الحکیم فی کتاب "طبقات الأطباء" أن اسم السهروردی المذكور عمر، ولم يذكر اسم أبيه، والصحيح الذي ذكرته أولاً، فلهذا بنيت الترجمة عليه، فإني وجدته بخط جماعة من أهل المعرفة بهذا الفن وأخبرني به جماعة أخرى لا أشك في معرفتهم، فقوى عندي ذلك، فترجمت عليه، والله أعلم.

كان من علماء عصره، قرأ الحكمة وأصول الفقه على الشيخ مجد الدين الجبلي بمدينة المراغة من أعمال آذربيجان، إلى أن برع فيهما وهذا مجد الدين الجبلي هو شيخ فخر الدين الرازي، وعليه تخرج وبصحبه انتفع، وكان إماماً في فنونه. وقال في "طبقات الأطباء": كان السهروردی المذكور أوحده أهل زمانه في العلوم الحکمية، جامعاً للفنون الفلسفية بارعاً في الأصول الفقهية، مفرط الذكاء فصيح العبارة، وكان علمه أكثر من عقله، ثم ذكر أنه قتل في أواخر سنة ست وثمانين وخمسائة، والصحيح ما سنذكره في أواخر هذه الترجمة إن شاء الله تعالى "مقصود ابن خلکان أنه قتل سلخ ذي الحجة سنة سبع وثمانين و

1- ترجمته فی مرآة الجنان ۳: ۴۳۴ و لسان المیزان ۳: ۱۵۶ و معجم الأدباء ۱۹: ۳۱۴ و ابن أبي

أصيبعة ۲: ۱۶۷ و النجوم الزاهرة ۶: ۱۱۴ و عبر الذهبی ۴: ۲۶۳.

خمسمائة كما نقل سبط ابن الجوزى فى تاريخه عن ابن شدّاد
 "، وعمره نحوست وثلاثين سنة، ثم قال: ويقال إنه كان يعرف علم السيمياء.
 وله تصانيف، فمن ذلك كتاب " التنقيحات" ^٢ فى أصول الفقه، وكتاب "
 التلويحات"، وكتاب " الهياكل"، وكتاب " حكمة الإشراق"، وله الرسالة
 المعروفة " بالغربة الغريبة" على مثال " رسالة الطير" لأبى على ابن سينا،
 ورسالة " حى بن يقظان" لابن سينا أيضاً، وفيها بلاغة تامة أشار فيها إلى
 حديث النفس وما يتعلق بها اصطلاح الحكماء.
 ومن كلامه: الفكر فى صورة قدسية، يتلطف بها طالب الأريحية، ونواحي
 القدس دار لا يطؤها القوم الجاهلون، وحرام على الأجساد المظلمة أن تلج ملكوت
 السموات، فوجد الله وأنت بتعظيمه ملآن، واذكره وأنت من ملابس الأكوان عريان،
 ولو كان فى الوجود شمسان لأنظمت الأركان، فأبى النظام أن يكون غير ما كان:

فخفيت حتى قلت لست بظاهر وظهرت من سعتى على الأكوان
 آخر:

لو علمنا أننا ما نلتقى لقضينا من سُليمي وطرا
 اللهم خلص لطيفي من هذا العالم الكثيف.

وتنسب إليه أشعار: فمن ذلك ما قاله فى النفس على مثال أبيات ابن سينا
 العينية، وهى مذكورة فى ترجمته فى حرف الحاء، واسمه الحسين، فقال هذا
 الحكيم:

خلعت هياكلها بجرعاء الحمى وصبت لمغناها القديم تشوقا
 و تلفتت نحو الديار فشاقتها ربع عفت أطلاله فتمزقا
 وقفت تسائله فرد جوابها رجع الصدى أن لا سبيل إلى اللقا
 فكأنما برق تألّق بالحمى ثم انطوى فكأنما ما أبرقا

1 - هنالك بياض فى موضع اسم الأب فى المطبوعه

2 - المختار: فخرالدين ابن الخطيب الرازى

3 - طبقات الأطباء: أو حداً فى.

و من شعره المشهور:

أبدأ تحن إليكم الأرواح
وقلوب أهل وداكم تشتاقكم
وارحمة للعاشقين تكلفوا
بالسرّ إن باحوا تباح دماؤهم
وإذا هم كتموا تحدّث عنهم
وبدت شواهد للسّقام عليهم
خفض الجناح لكم وليس عليكم
فإلى لقاكم نفسه مرتاحة
عودوا بنور الوصل من غسق الجفا
صافاهم فصفوا له قلوبهم
وتمتعوا فالوقت طاب بقرّبكم
يا صاح ليس على المحبّ ملامة
لا ذنب للعشاق إن غلب الهوى
سمحوا بأنفسهم وما بخلوا بها
ودعاهم داعى الحقائق دعوة
ركبوا على سفن الوفا فدموعهم
والله ما طلبوا الوقوف ببابه
لا يطربون بغير ذكر حبيهم
حضروا وقد غابت شواهد ذاتهم
أنفاهم عنهم وقد كشفت لهم
فتشّبوها إن لم تكونوا مثلهم
قم يا نديم إلى المدام فهاتها
من كرم إكرام بـدُنّ ديانة

ووصالكم ريحانها والراح
وإلى لذيذ لقائكم ترتاح
ستر المحبة والهوى فضّاح
وكذا دماء البائحين تباح
عند الوشاة المدمع السّفّاح
فيها لمشكل أمرهم إيضاح
للصّب في خفض الجناح جناح
وإلى رضاكم طرفه طمّاح
فالهجر ليل والوصال صباح
في نورها المشكاة والمصباح
راق الشراب ورقّت الأقداح
إن لاح في أفق الوصال صباح
كتمانهم فنما الغرام وباحوا
لما دروا أن السّمّاح رباح
فغدوا بها مستأنسين وراحوا
بحر وشدة شوقهم ملاح
حتى دعوا وأتاهم المفتاح
أبدأ فكلّ زمانهم أفراح
فتهتّكوا لما رأوه وصاحوا
حجب البقا فتلاشت الأرواح
إن التشبّه بالكرام فلاح
في كاسها قد دارت الأقداح
لا خمرة قد داسها الفلّاح

وله في النظم والنثر أشياء لطيفة لا حاجة إلى الإطالة بذكرها. وكان شافعي المذهب، ويلقب بالمويد بالملكوت، وكان يتهم بانحلال العقيدة والتعطيل ويعتقد مذهب الحكماء المتقدمين، واشتهر ذلك عنه، فلما وصل إلى حلب أفتى علماءها بإباحة قتله بسبب اعتقاده وما ظهر لهم من سوء مذهبه، وكان أشد الجماعة عليه الشيخين: زين الدين ومجد الدين إبنی جهل.

ترجمه و شرحی منظوم بر ابیاتی از حائیه شیخ اشراق اثر نگارنده مقاله

شوق دیدار شما ای قدسیان در جان ماست قلبهای دوستداران شما در اشتیاق رحمت یزدان به عشاقی که پوشیدند عشق سیر حق را چون عیان کردند خونهاشان بریخت چون بیوشاندند سیر حق سخن گوید از آن اشکها دریا، به کشتی وفا بنشسته ایم ای ندیم محفل عشاق سوی باده خیز باده ای از رز بن جود و کرم در خم دین	وصلتان شادی ما و باده و ریحان ماست لذت دیدارتان آرام قلب و جان ماست عشق رسواگر نهان کردند و این پیمان ماست این چنین خونهاش ما بر سفره و بر خوان ماست بارش لعلی که ریزان بر رخ از چشمان ماست شوق دیدار شما ملاح و کشتی بان ماست دست ما ده زآنکه وقت گردش پیمان ماست نی از آنهایی که سوزد عمر و خصم جان ماست سید امیر محمود انوار
---	---

نتیجه گیری:

آنکه شیخ الرئيس ابوعلی بن سینا و شیخ شهاب الدین سهروردی دو حکیم الهی هستند که حقائق عالم را در پر توأنوار روحی یزدانی و آیات درخشان قرآنی نگریسته و استدلالهایی کرده اند و هر دو به "وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي" (الحجر ۲۹)

که انسان را فرستادیم بیرون جمال خویش بر صحرا نهادیم

"وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي" (الإسراء ٨٥)

روح کز عالم امر است یقین می دانم رخت خود باز برانم که همانجا فکنم
به نیکوئی فائند و در آثار خود برای اثبات "يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَّا
يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا" (نبأ ٣٨)

بخوبی ایمان دارند و با مولوی رحمة الله تعالى علیه همدل و هم سخند که:
مرغ باغ ملکوتیم نیم از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم
آری آری این سینا و سهروردی در آثار خود بهمراه حکمت الهی به عرفان
ربانی رو آورده اند و آنرا نیز استدلالی نموده اند و شیخ رئیس را می نگریم که در
کتاب ارجمند اشارات و تنبیهات، در نمط ناسع که در مقامات العارفين نگاشته،
أوج حکمت و تکامل آنرا در عرفان الهی دانسته و چه نیکو گفته و ذرّ معنی سفته
است که "إنّ للعارفين مقامات و درجات يُخَصَّصُونَ بها و هم فی حیاتهم الدنیا، دون
غیرهم، فکأنهم و هم فی جلابیب من أبدانهم، قد نضوها و تجردوا عنها، إلى عالم
القدس".

و زهد و عبادت غیرعارف را معامله ای می داند که زاهد و عارف برای به
دست آوردن اجر و ثواب آخرت انجام می دهند نه برای ذات خدا و فنای از خود
و در فصل ثالث تحت عنوان تنبیه و هشدار می گوید: "الزهد عند غیر العارف معامله
ما، كأنه یشتري بمتاع الدنيا، متاع الآخرة. و عند العارف تنزه ما. عما یشتغل سرّه عن
الحق و تکبر علی کل شیء غیر الحق، و العبادة عند غیر العارف معامله ما. كأنه یعمل
فی الدنيا لأجرة يأخذها فی الآخرة، هی الأجر و الثواب. و عند العارف ریاضة ما،
لهیمه و قوی نفسه المتوهمة و المتخیلة لیجرها بالتعوید عن جناب الغرور إلى جناب
الحق فتسیر مسالمة للسير الباطن، حیما یتجلی الحق لا تنازعه فیخلص السر إلى

الشروق الساطع، و يصير ذلك ملكة مستقرة كلما شاء السراطلع إلى نور الحق غير مزاحم من الهمم بل مع تشييع منها له، فيكون بکلیته منحرفاً فی سلك القدس".

از جانب دیگر این نکته را باید در نظر داشت که ابن سینا و سهروردی در آثار آخرین خود در پرتو حقائق قرآنی به تصحیح و تکمیل سخنان ارسطو و افلاطون می پردازند زیرا برترین سخن و حقیقی ترین معانی را از وحی الهی استنباط کرده اند چه از کودکی با قرآن کریم و احادیث نبوی و سخنان دُرَر بار ائمه معصومین و عرفاء الهی اسلامی آشنا گشته اند و ارسطو و افلاطون را رسد که در مکتب ایشان به تحصیل حقائق و دقائق و لطائف و رقائق پردازند و متأسفانه بعضی از مستشرقان، که جهت استعمار شرق کوشیده اند از روی غرض استعماری و بی اعتبار کردن افکار الهی که موجب وحدت ملت‌های شرقی می گردد ایشان را تابع صرف فلاسفه یونان قرار داده اند درحالی که در همین قصیده عینیه بوعلی را می نگریم که عقیده اش برخلاف ارسطو است و اگر در مواردی هم با اقوال فلاسفه یونان و غرب تطبیق می کند بعلت استفاده آنها از وحی الهی به حضرات پیغمبران الهی چون موسی و عیسی است که با قرآن کریم تطبیق می نماید.

ابن سینا و شهاب الدین سهروردی رحمة الله تعالی علیهما با این حقیقت قرآنی همراه و هم عقیده اند و با حکیم بلند مقدار اسلامی معاصر شادروان حکیم محی الدین الهی قمشه ای هم سخن که :

چون پرزخارستان تن برگلستان جان زخم	درمحفل روحانیان پیمانه بی پیمان زخم
چون جغد نادان نیستم تادل براین ویران دهم	من شاهباز حضرتم برساعدسلطان زخم
من بلبل گلزاریم چند از غم گل زاریم	ای چرخ اگر آزاریم برگلشن رضوان زخم
فرقان سلطان أحد مُلکاً کبیرا می زند	
من باچنین مُلک ابد حیف است برزندان زخم	

وبا نگارنده طرح و مقاله هم نوا که :

ای عالم قدسِ الهی و ای لاهوت ربّانی نامتناهی

تا زند بال بر سرکویت	بال بگشوده مرغ جان سویت
سرکشیده زدیدگان سُویت	دل که مشتاق دیدن رُخ تُست
تا ببیند به یک نظر رویت	پرده یکسو کن از فروغ جمال
دل ما جز به حلقهٔ مویت	نیست در حلقهٔ صفا کیشان
تازنی باد و تیغ ابرویت	سر نهادیم در وفا پیشت
که ببیند جمال دلجویت	نیست انوار را جز این خواهش

Archive of SID

کتاب:

- ۱- قرآن مجید، ترجمه سید جلال الدین مجتوی، چ حکمت ۱۳۷۱ شمسی.
- ۲- ابن خلکان، أبو العباس شمس الدین أحمد، وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان، حقه الدكتور احسان. عباس، المجلد السادس، منشورات الرضى، قم.
- ۳- ابن سینا، ابوعلی الحسین بن عبدالله بن الحسن بن علی، الإشارات و التنبیها، مع شرح نصیرالدین الطوسی، بتحقیق الدكتور سلیمان دنیا، القسم الرابع، دارالمعارف بمصر.
- ۴- ابن منظور مصری، جمال الدین محمد، لسان العرب، دارصادر، داریروت.
- ۵- انوار، سید محمود، دیوان خطی. در دست چاپ.
- ۶- انوار، سید محمد حسین، دیوان خطی. در دست چاپ.
- ۷- الهی قمشه ای، محیی الدین مهدی، کلیات دیوان، چاپ انتشارات علمیه اسلامیة.
- ۸- جامی، قطب الدین محمد، رساله دکتری سید محمد طباطبائی بهبهانی منصور، دانشکده ادبیات دانشگاه تهران.
- ۹- حائری مازندرانی، محمد صالح، حکمت بوعلی سینا، جلد سوم الهیات- انتشارات علمی.
- ۱۰- سبزواری، حاج ملاهادی، با مقدمه و حواشی میرزا ابوالحسن شعرانی، تصحیح سید ابراهیم میانجی، چاپ اسلامیة.
- ۱۱- فؤاد الأهوانی، أحمد بن سینا، نواغ الفكر العربی ۲۲، دارالمعارف.
- ۱۲- الکیلانی، سامی، السهروردی، نواغ الفكر العربی ۱۳، دارالمعارف.
- ۱۳- مولوی، جلال الدین، دیوان شمس.
- ۱۴- ملکشاهی، حسن، ترجمه و شرح اشارات ابن سینا- سروش، ۱۳۶۳